

به نام خدا

سلام به آقای شهبازی عزیز و یکایک دوستان بزرگوار.

گر صورت گرمابه نه‌ای روح طلب کن

تا عاشق نقشی ز کجا روح پذیری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۷

خرس خود را شناسایی کردم که به جای عدم کردن مرکز می‌خواهد با به دست آوردن این گنج حضور به امیال خودش که زیاد کردن همانیدگی‌ها و هرچه بیشتر بهتر است، دست یابد. به کمک برنامه ۹۴۰ و بیت:

کشت اول کامل و بگزیده است

تخم ثانی فاسد و پوسیده است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

به خودت بیا! چرا تمام انرژی من صرف بزرگ کردن فرزندم می‌شود، به جای این که این همانیدگی را «لا» کنم مدام نگران کم شدنش هستم. نگرانی از کم شدن را شناسایی کرده بودم چون با کار کردن روی خود متوجه ارتعاش‌های مخرب من ذهنی‌ام می‌شدم، ولی ندیده

بودم که هنوز راضی نیستم کل این همانیدگی را بیندازم. با دقت که نگاه کردم دیدم حتی من ذهنی من به صورت خرس مهربان اندک هشیاری جمع شده در انبارم را برای زیاد کردن همانیدگی در قالب نقش مادر موفق، مادری که به حضور رسیده و توانسته فرزندی کامل و با عشق را پرورش دهد می‌دزدد.

مگر نه این که تخم ثانی فاسد و پوسیده است؟ مگر نه این که روزی باید تمام این‌ها را رها کنم و به سوی او بروم؟ چه مادر موفق باشم چه نه، چه من ذهنی به منظورش رسیده باشد چه نه! تخم اول، تنها منظور آفریش من تخم اول است و نه چیز دیگر. شرمندهام از این اشتباه و طلب مغفرت می‌کنم از درگاه خداوند.

ز بحر این درُ خجل باشد، چه جای آب و گل باشد

چه جان و عقل دل باشد، که نبود او کفِ دریا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵

«بخشش»

مطلب دومی که می‌خواهم درمیان بگذارم تجربه‌ای است درخصوص بخشش رنجش‌ها. رنجیدگی از برخی رفتارهای فردی را که از هر لحاظ و در هر جهت غیر انسانی بود برایم غیر قابل بخشش می‌نمود، می‌دانستم که فقط باید شناسایی کنم و در اطرافش فضاگشایی کنم تا زندگی خودش آن رنجش را برطرف سازد، ولی همچنان انتظار برای عذرخواهی از طرف فرد مقابل در بخشی از من ذهنی‌ام وجود داشت که مانع از رها

کردن رنجش و سپردن آن به دست زندگی می‌شد. تا بخش ۷۳: «متهم کردن آن شیخ را با دزدان و بریدن دستش»، مثنوی معنوی، دفتر سوم را مطالعه کردم. البته که درخصوص ادبیات و معنی ابیات هیچ دانشی ندارم متأسفانه، فقط برداشت شخصی خودم را با شما به اشتراک می‌گذارم.

این داستان این‌گونه آغاز می‌شود که دزدان در جایی آن‌چه را که دزدیده‌اند تقسیم می‌کردند که حاکم مطلع می‌شود و آنها را دستگیر می‌کند تا حکم بریدن دست راست و پای چپ برای آنان اجرا شود، در این میان به اشتباه دست زاهدی هم بریده می‌شود.

آقای شهبازی در برنامه ۹۲۱ به این ابیات اشاره داشتند و بریده شدن دست راست را از دست دادن تمامی امکانات توضیح دادند، برای بیداری فردی که من‌ذهنی را ادامه می‌دهد.

من‌ذهنی من در این قسمت از داستان تمام علت‌سازی و سبب‌سازی خود را از دست داده بود، چون دیگر از این بی‌نظمی بالاتر هم مگر داریم؟ دست راست زاهد بی‌گناه بریده شده بود! در ادامه داستان وقتی می‌فهمند اشتباه شده شحنة برای عذرخواهی نزد زاهد می‌آید، پاسخ من‌ذهنی من این بود که چه عذرخواهی‌ای، مگر می‌شود دست کسی را برید و عذرخواهی کرد! جواب زاهد در ادامه داستان توانست من را به خودم آورد.

گفت می‌دانم سبب این نیش را

می‌شناسم من گناه خویش را

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۸۷

این‌جا بود که متوجه شدم خداوند چگونه تمام مسائل و اتفاقات اطراف ما را در دست خود دارد و این‌که اتفاقات باعث خوشبختی یا بدبختی ما نمی‌شود و فقط برای بیداری ما روی می‌دهد. در ادامه پاسخ من برای انتظار عذرخواهی از بیرون:

قسم من بود این، تو را کردم حلال

تو ندانستی ترا نبود و بال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹۱

امیدوارم که توانسته باشم با این بیان ضعیف منظوم را از این پیام برسانم. از این‌که پای در کفش بزرگان کردم و این شعر بسیار قوی را به این صورت مطرح کردم عذرخواهی می‌کنم.

اژدها را دار در برف فراق

هین مکش او را به خورشیدِ عراق

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۷

با سپاس

نیوشا از تهران